



(uten bilder)

|| nivå 4

persisk

Marzieh Mohammadian Haghighi

Catherine Groenewald

Violet Otieno



يھطلا ت نا مازيزي

Barnebokker for Norge

barnebokker.no

يھطلا ت نا مازيزي

Skrevet av: Violet Otieno

Illustrert av: Catherine Groenewald

Oversatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Denne fortellingen kommer fra African Storybook (africanstorybook.org) og er videreformidlet av Barnebokker for Norge (barnebokker.no), som tilbyr barnebokker på mange språk som snakkes i Norge.

Dette verket er lisensiert under en Creative Commons

[Navngivelse 4.0 Internasjonal Lisens.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.no)

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/deed.no>

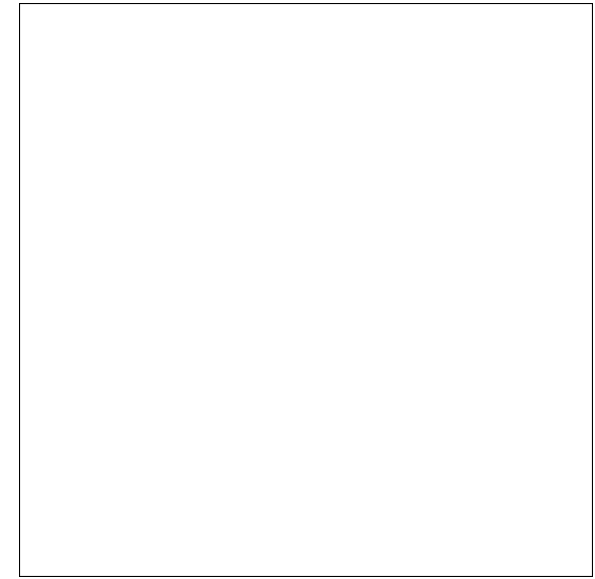




ادنگو و آپیو در شهر با پدرشان زندگی می‌کردند آنها برای تعطیلات لحظه شماری می‌کردند. نه فقط به خاطر تعطیل بودن مدرسه، بلکه به خاطر اینکه آنها به ملاقات مادر بزرگشان می‌رفتند. او در یک روستای ماهیگیری نزدیک یک دریاچه زندگی می‌کرد.

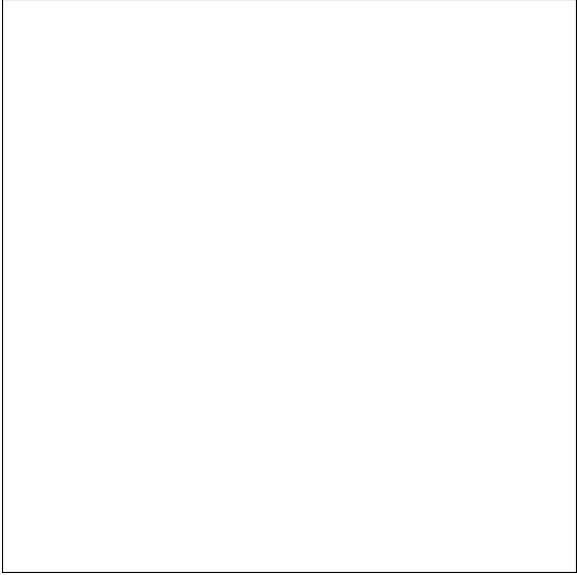


روز بعد، صبح زود آنها با ماشین پدرشان به سمت روستا حرکت کردند. آنها از کنار کوه ها، حیوانات وحشی و مزرعه های چای گذشتند. آنها در راه تعداد ماشین ها را می شمردند و آواز می خواندند.

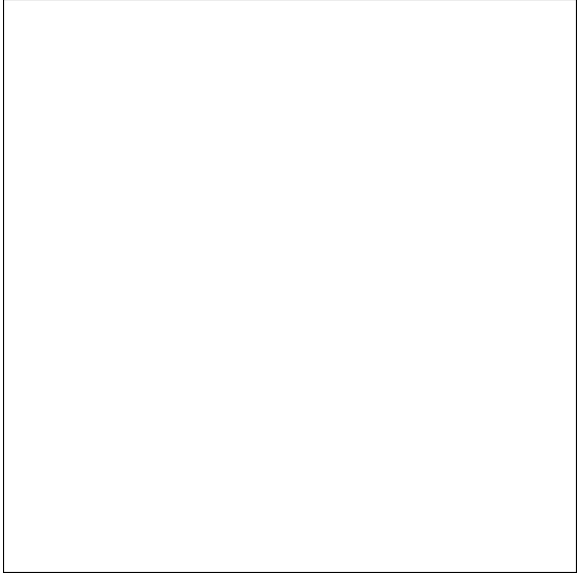


زمانی که ادنگو و آپپو به مدرسه برگشتند برای دوستانشان از زندگی در روستا تعریف کردند. بعضی بچه ها احساس می کردند که زندگی در شهر خوب است اما بعضی دیگر فکر می کردند که روستا بهتر است. اما از همه مهم تر، همه موافق بودند که ادنگو و آپپو مادر بزرگ خیلی خوبی دارند.

انگوش در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی
انگوش و آیتو هر دو را محکم در محکم را او را هر دو و با او خدا حافظی

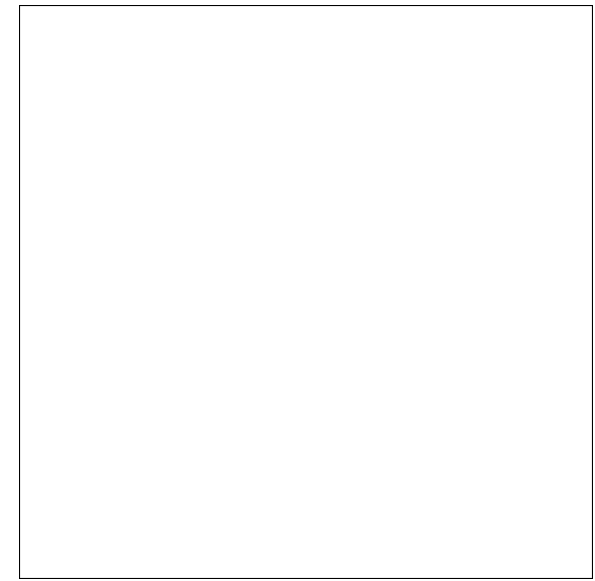


بعد از مدتی، بچه ها از خستگی خوابشان برد.



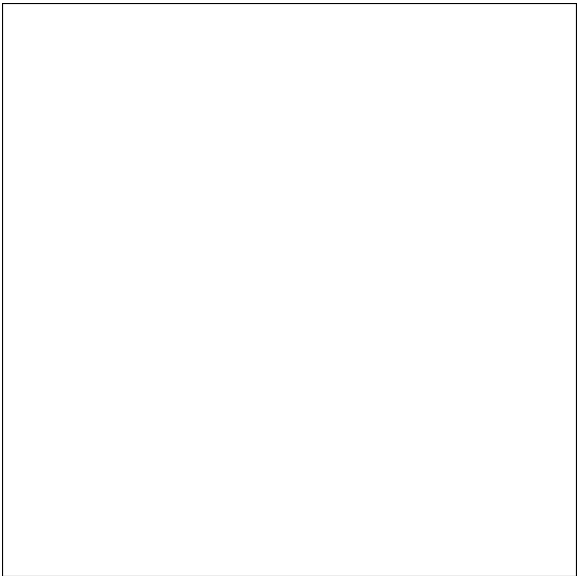


پدر ادنگو و آپو را وقتی که به روستا رسیدند صدا زد. آنها نیار-
کانیادا، مادر بزرگشان را در حالیکه زیر درخت روی حصیر در حال
استراحت بود، دیدند. نیار-کانیادا در زبان لو، به معنای - دختر مردم
کانیادا- است. او یک زن قوی و زیبا بود.

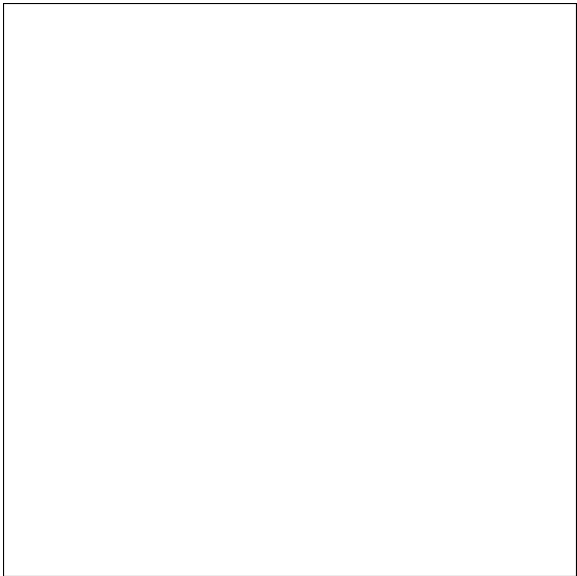


زمانی که پدرشان به دنبال آنها آمد آنها دوست نداشتند که آنجا را ترک
کنند. آنها از نیار-کانیادا خواهش کردند که با آنها به شهر بیاید. او
لبخند زد و گفت من برای زندگی در شهر زیادی پیر هستم. اما منتظر
شما خواهم ماند تا دوباره به روستای من بیایید.

اما تعطیلات جزئی زود تمام شد و بخش‌ها منجر شدند که به شهر
برگردند. بتار-رانتادا به اندکوتک و به کلاسه و به ایشو تک پاتک داد. او برای
سفر آنها کرد.

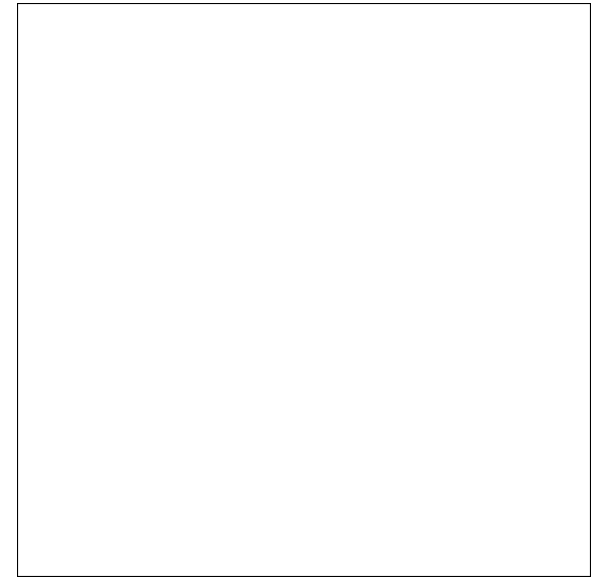


بتار-رانتادا با جوشاندگوتسی آنها را به خانه دعوت کرد و با
جوشالی شروع به رقصیدن و آواز خواندن دور آنها کرد. بوه هایش
و ازده بودند که هدیه‌هایی را که از شهر آورده بودند به او
بدهند. اندکوتک اول دادوی اول دادوی به ایشو گفت که او را دعوت کند.



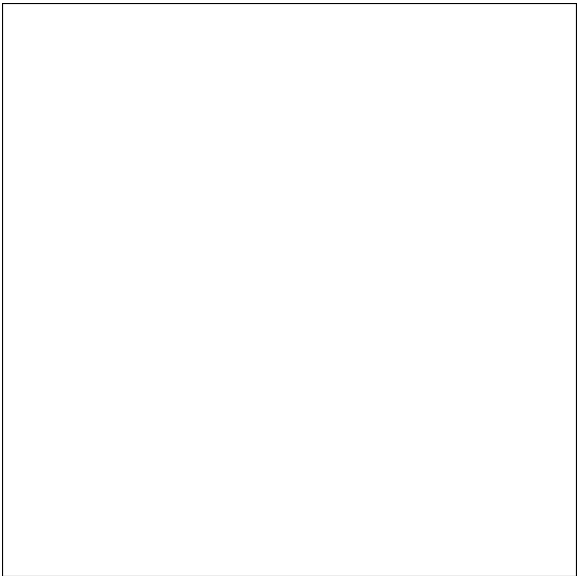


وقتی که نیار-کانیادا کادو را باز کرد به روش سنتی از آنها تشکر کرد.

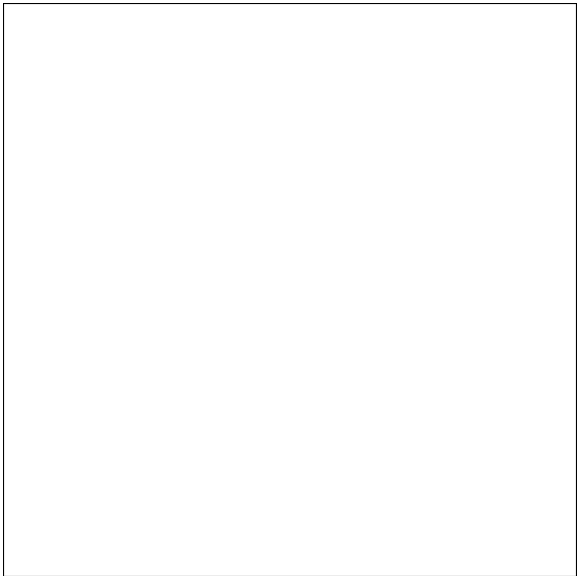


در پایان روز آنها با هم چای می نوشیدند. آنها در شمارش پول به مادر بزرگ کمک می کردند.

یک روز دیگر بچه ها با مادر بزرگ به بازار رفتند. او در آنجا یک غرفه داشت و سبزیجات، شکر و صابون می‌فروخت. آیتو دوست داشت که به مردم قیمت اجناس را بگوید. اندکو چیزهایی که مشتری ها خریدند را در کتسه می‌گذاشت. بودند را در کتسه می‌گذاشت.

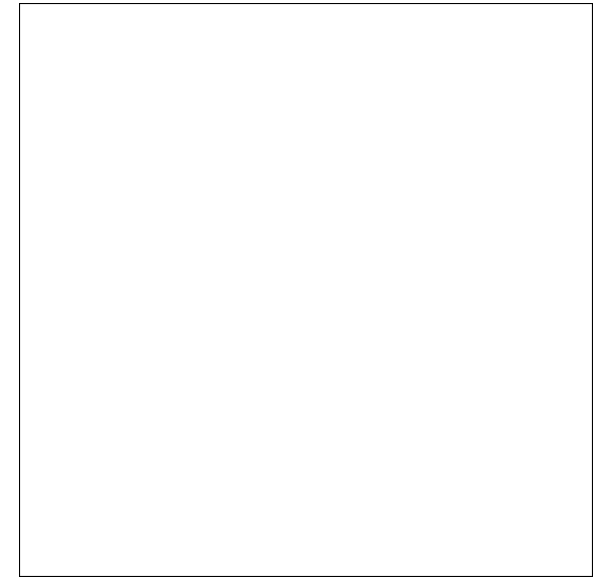


سبزی اندکو و آیتو به بیرون رفتند. آنها پروانه ها و پرنده‌ها را دنبال کردند.



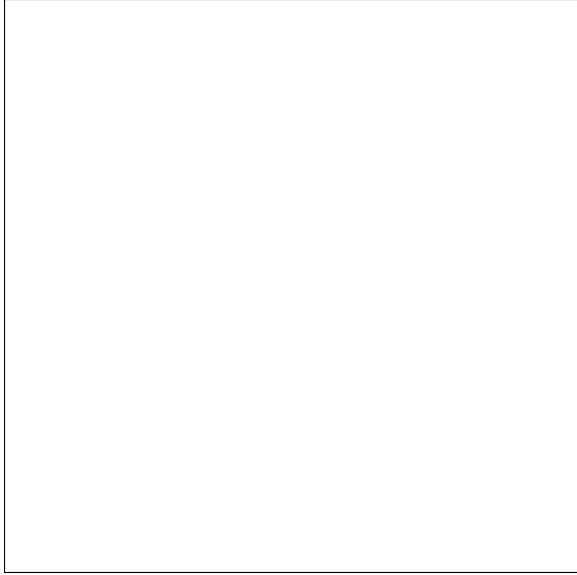


آنها از درخت ها بالا رفتند و در آب دریاچه آب بازی کردند.

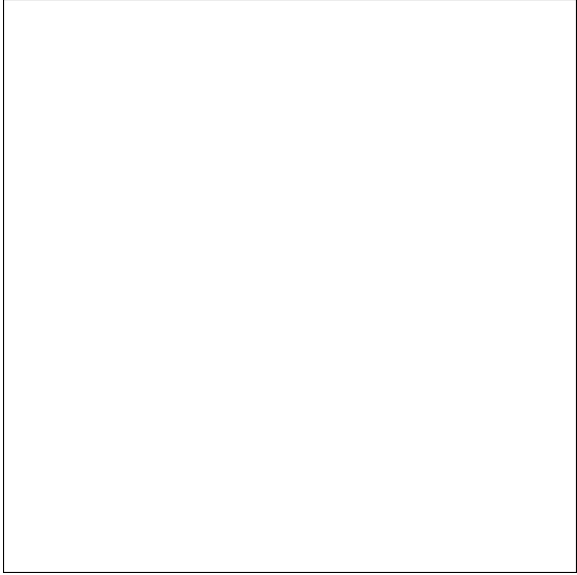


یک روز ادنگو گاوهای مادر بزرگش را برای چریدن بیرون برد. آنها به طرف مزرعه ی همسایه فرار کردند. کشاورز همسایه از ادنگو عصبانی شد و تهدید کرد که گاوها را برای خودش نگه می دارد چون گاوها محصولات کشاورزی او را خورده بودند. بعد از آن روز ادنگو حواسش را جمع کرد که گاوها دوباره در دسر درست نکنند.

بنا بر اساس آنچه در کتاب آمده است، به شما پیشنهاد می‌دهیم که در مورد این موضوع، با یک متخصص مشورت کنید. این موضوع به شما کمک خواهد کرد تا بتوانید به درستی این موضوع را درک کنید و به آن پاسخ دهید.

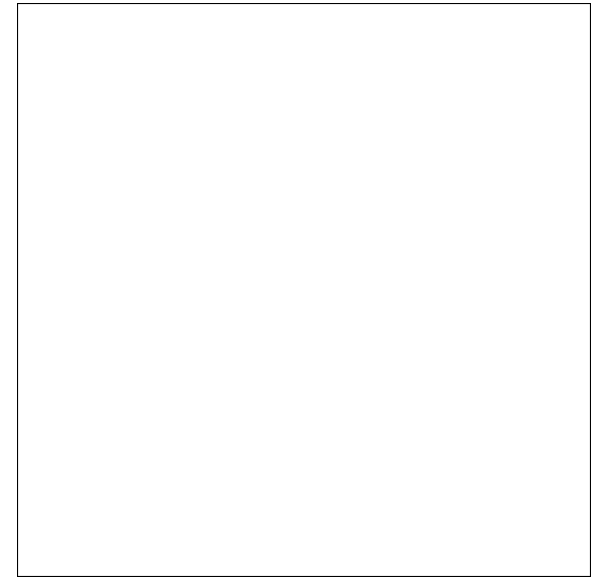


این موضوع به شما کمک خواهد کرد تا بتوانید به درستی این موضوع را درک کنید و به آن پاسخ دهید. این موضوع به شما کمک خواهد کرد تا بتوانید به درستی این موضوع را درک کنید و به آن پاسخ دهید.





روز بعد، پدر بچه ها به شهر برگشت و آنها را با نیار-کانیادا تنها گذاشت.



ادنگو و آپبو به مادر بزرگ در انجام کارهای خانه کمک کردند. آنها آب و هیزم آوردند. آنها تخم مرغ ها را از زیر پای مرغ ها جمع کردند و از باغ سبزی چیدند.